

پارادایم های فلسفه سیاسی و تاثیر آن بر حکمرانی دانشگاه

روح اله اسلامی^۱

چکیده

مقاله به تحلیل تأثیر پارادایم های مختلف فلسفه سیاسی بر حکمرانی دانشگاه می پردازد. شش پارادایم اصلی در فلسفه سیاسی مورد بررسی قرار گرفته اند که شامل پارادایم های کلاسیک، مدرن و ملی، لیبرال، عصر اطلاعات، انتقادی و حکمت خراسان هستند. هر یک از این پارادایم ها با توجه به پیش فرض های معرفت شناختی، انسان شناختی و سیاسی خود، تأثیرات متفاوتی بر ساختار و عملکرد دانشگاه ها دارند. در پارادایم کلاسیک، دانشگاه فضیلت محور و تربیت محور است و بر اساس فلسفه و اخلاق مداری حکمرانی می شود. در پارادایم مدرن و ملی، دانشگاه ها به مراکز تولید نیروی انسانی برای دولت ملت تبدیل می شوند و بر توسعه ملی تمرکز دارند. فلسفه سیاسی لیبرال دانشگاه ها را به سمت استقلال از دولت و ارتباط با بازار و صنعت هدایت می کند. در عصر اطلاعات، دانشگاه ها به نهادی شبکه ای و جهانی تبدیل می شوند که تحت تأثیر تحولات دیجیتال و جهانی شدن قرار دارند. در پارادایم انتقادی، دانشگاه ها مسئولیت تغییرات اجتماعی را بر عهده دارند و بر عدالت اجتماعی تأکید دارند. نهایتاً، در پارادایم حکمت خراسان، دانشگاه ها به عنوان نهادهایی متعهد به فضیلت و اخلاق اسلامی-ایرانی عمل می کنند. مقاله سعی دارد با تحلیل دقیق این پارادایم ها، نقش دانشگاه ها را در حکمرانی سیاسی و اجتماعی بررسی کرده و مدل های نوین حکمرانی دانشگاهی را پیشنهاد دهد. پژوهش می تواند به طراحی استراتژی های حکمرانی مناسب برای دانشگاه ها در عصر معاصر کمک کند.

واژه های کلیدی: فلسفه سیاسی، حکمرانی دانشگاه، پارادایم های فلسفی، دانشگاه، توسعه، حکمرانی ملی، بازار محور، عصر اطلاعات، عدالت اجتماعی، حکمت خراسان

^۱ استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

Paradigms of political philosophy and its impact on university governance

Rohollah Eslami²

This paper analyzes the impact of different political philosophy paradigms on university governance. Six major paradigms in political philosophy are examined: Classical, Modern and National, Liberal, Information Age, Critical, and Khurasan Wisdom. Each paradigm, based on its epistemological, anthropological, and political assumptions, has distinct effects on the structure and functioning of universities. In the Classical paradigm, universities are virtue- and education-oriented, governed by philosophy and ethics. In the Modern and National paradigm, universities become centers for producing human capital for the nation-state, focusing on national development. Liberal political philosophy directs universities towards independence from the state and engagement with the market and industry. In the Information Age paradigm, universities evolve into networked, global entities influenced by digital transformation and globalization. The Critical paradigm emphasizes universities' responsibility for social change and justice. Lastly, in the Khurasan Wisdom paradigm, universities act as institutions committed to Islamic-Iranian virtue and ethics. This paper aims to analyze these paradigms to explore the role of universities in political and social governance and propose new models of university governance. This analysis can assist in designing appropriate governance strategies for universities in the contemporary era.

Keywords: Political philosophy, university governance, philosophical paradigms, university, development, national governance, market-driven, Information Age, social justice, Khurasan Wisdom

² Assistant Professor of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad
Eslami.r@um.ac.ir

بیان مسئله

حکمرانی دانشگاه به عنوان یکی از مهم ترین عرصه های حکمرانی عمومی و سیاست گذاری، همواره تحت تأثیر تغییرات و تحولات فکری و نظری در حوزه فلسفه سیاسی قرار داشته است. فلسفه سیاسی، به عنوان شاخه ای از فلسفه که به ماهیت قدرت، حکومت، عدالت، آزادی، و رابطه میان مردم و حکومت می پردازد، چارچوب های نظری متعددی برای فهم و تحلیل حکمرانی ارائه داده است. این چارچوب ها نه تنها در تعریف اهداف و غایت های حکومت، بلکه در نحوه شکل گیری ساختارها، تنظیم گری ها، و کارکردهای حکمرانی دانشگاه نیز نقش بسزایی داشته اند.

فلسفه سیاسی: از نظریه تا عمل: فلسفه سیاسی، با تمرکز بر پرسش هایی نظیر «حکومت چیست؟»، «چه کسی باید حکومت کند؟»، «چگونه باید حکومت کرد؟» و «نقش مردم در حکومت چیست؟»، بنیانی نظری برای تحلیل پدیده های حکومتی و حکمرانی فراهم می کند. در این میان، مفاهیمی چون قدرت، مشروعیت، عدالت، و آزادی، به عنوان محورهای اصلی فلسفه سیاسی، در بستر تاریخی و فرهنگی متفاوت، منجر به ظهور پارادایم های متنوعی شده اند.

این پارادایم ها شامل پارادایم های سنتی مانند حکمرانی اقتدارگرا، پارادایم های مدرن نظیر لیبرالیسم و مارکسیسم، و پارادایم های پسامدرن مانند پسااستعمارگرایی و شبکه ای شدن جهانی هستند. هر یک از این پارادایم ها، دیدگاه ها و مفروضات خاصی درباره حکومت، نحوه تصمیم گیری، و رابطه میان مردم و حکومت ارائه می دهند که به نوبه خود در حکمرانی دانشگاه نیز بازتاب می یابند.

حکمرانی دانشگاه: مفاهیم و چالش ها: حکمرانی دانشگاه به مجموعه ای از فرآیندها، ساختارها، و سیاست ها اشاره دارد که از طریق آن ها، اهداف و وظایف دانشگاه تعریف، تنظیم، و اجرا می شوند. دانشگاه ها به عنوان نهادهای علمی، اجتماعی، و فرهنگی، نقشی کلیدی در تولید دانش، آموزش نیروی انسانی متخصص، و ارتقای سرمایه اجتماعی ایفا می کنند. حکمرانی دانشگاه، علاوه بر تمرکز بر اهداف علمی، باید به مسائل مرتبط با مشارکت اجتماعی، عدالت آموزشی، و بهره وری اقتصادی نیز پردازد.

در این زمینه، مدل های مختلف حکمرانی دانشگاه ظهور کرده اند که شامل مدل علمی-آکادمیک، مدل بازارمحور، مدل دولت محور، و مدل شبکه ای جهانی می شوند. این مدل ها تحت تأثیر مستقیم پارادایم های فلسفه سیاسی، روش های متفاوتی برای تنظیم گری، کنترل، و جهت دهی به دانشگاه ها پیشنهاد می کنند.

پیوند فلسفه سیاسی و حکمرانی دانشگاه: ارتباط میان فلسفه سیاسی و حکمرانی دانشگاه در سطح نظری و عملی، پیچیده و چندلایه است. هر پارادایم فلسفه سیاسی، تعریف متفاوتی از نقش دانشگاه، جایگاه دولت، و رابطه میان علم و جامعه ارائه می‌دهد.

برای مثال:

- **پارادایم لیبرال**، با تأکید بر آزادی فردی و بازار آزاد، از مدل بازارمحور حکمرانی دانشگاه حمایت می‌کند.
- **پارادایم مارکسیستی**، با انتقاد از نابرابری‌های ساختاری، بر نقش اجتماعی دانشگاه در رفع این نابرابری‌ها تأکید دارد.
- **پارادایم پسااستعماری**، به نقد سلطه‌گری فرهنگی و اقتصادی غرب می‌پردازد و خواهان مدل‌هایی مبتنی بر تنوع فرهنگی و بومی‌سازی است.
- **پارادایم شبکه‌ای جهانی**، حکمرانی دانشگاه را در بستر جهانی شدن و تعاملات بین‌المللی تحلیل می‌کند.

مسئله تحقیق: با توجه به تحولات جهانی و تغییرات پارادایمی در فلسفه سیاسی، نوع حکمرانی دانشگاه‌ها نیز دچار تحول شده است. پرسش اساسی این است که چگونه پارادایم‌های فلسفه سیاسی در شکل‌گیری و تحول مدل‌های حکمرانی دانشگاه مؤثر بوده‌اند؟

- آیا می‌توان رابطه مستقیمی میان پارادایم‌های فلسفه سیاسی و نوع حکمرانی دانشگاه ترسیم کرد؟
- چگونه می‌توان از این ارتباط برای بهبود سیاست‌گذاری و حکمرانی دانشگاه استفاده کرد؟
- چه مدل‌هایی از حکمرانی دانشگاه می‌توانند به‌طور همزمان پاسخگوی نیازهای علمی، اجتماعی، و اقتصادی جوامع در عصر حاضر باشند؟

این پژوهش قصد دارد با استفاده از چارچوب‌های نظری فلسفه سیاسی، تأثیر این چارچوب‌ها را بر مدل‌های حکمرانی دانشگاه بررسی کند. بررسی موردی دانشگاه‌های ایران و مقایسه آن‌ها با مدل‌های جهانی نیز بخشی از این تحقیق خواهد بود. در نهایت، هدف این پژوهش ارائه پیشنهادهایی برای طراحی مدل حکمرانی دانشگاهی است که بتواند نیازهای چندگانه جامعه، دولت، و بازار را به تعادل برساند.

روش‌شناسی و روش پژوهش

این پژوهش با بهره‌گیری از روش‌شناسی فلسفه سیاسی و تکیه بر سه رویکرد اصلی شامل روش هنجاری، روش تاریخی-تحلیلی، و تحلیل پارادایم‌ها، به بررسی تأثیر پارادایم‌های مختلف فلسفه سیاسی بر حکمرانی دانشگاه می‌پردازد. در روش هنجاری، اصول و ارزش‌های بنیادین حاکم بر هر پارادایم شناسایی شده و تأثیر آن‌ها بر نقش و کارکرد دانشگاه‌ها تحلیل می‌شود. به‌ویژه، پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و سیاسی در این روش مورد توجه قرار می‌گیرد تا بتوان چگونگی شکل‌دهی به ساختار حکمرانی دانشگاهی در هر پارادایم را تبیین کرد. از سوی دیگر، روش تاریخی-تحلیلی امکان بررسی سیر تحول دانشگاه‌ها در بستر تاریخ فلسفه سیاسی و انطباق آن‌ها با پارادایم‌های مختلف را فراهم می‌آورد.

روش تحلیل پارادایم‌ها نیز به عنوان رویکردی کل‌نگر در این پژوهش به کار گرفته شده است تا نظام فکری، اصول بنیادین و کارکردهای هر پارادایم در ارتباط با حکمرانی دانشگاه بررسی شود. این روش کمک می‌کند تا تفاوت‌ها و شباهت‌های میان پارادایم‌های کلاسیک، مدرن و ملی، لیبرال، عصر اطلاعات، انتقادی و حکمت خراسان شفاف‌سازی شود و اثرات آن‌ها بر دانشگاه‌ها تحلیل گردد. با تلفیق این سه رویکرد، پژوهش توانسته است مدلی جامع برای تحلیل حکمرانی دانشگاهی ارائه دهد که قابلیت کاربرد در جوامع مختلف با زمینه‌های فرهنگی و سیاسی متنوع را داراست.

پیشینه پژوهش

ارتباط فلسفه سیاسی و حکمرانی دانشگاه موضوعی چندوجهی است که در دهه‌های اخیر به‌طور فزاینده‌ای مورد توجه پژوهشگران حوزه‌های فلسفه، علوم سیاسی، و مدیریت آموزش عالی قرار گرفته است. این بخش به بررسی پژوهش‌های پیشین می‌پردازد که نشان‌دهنده تأثیر پارادایم‌های فلسفه سیاسی بر شکل‌گیری و تحول مدل‌های حکمرانی دانشگاه است.

فلسفه سیاسی و مفهوم حکمرانی

پژوهش‌های اولیه در مورد ارتباط فلسفه سیاسی و حکمرانی بر مفاهیم کلی قدرت، مشروعیت، و تنظیم‌گری متمرکز بوده‌اند. برای مثال، رابرت دال (1961) در اثر خود *Who Governs?* نقش ساختارهای قدرت و مشروعیت را در نظام‌های حکومتی تحلیل می‌کند. اگرچه اثر وی مستقیماً به دانشگاه‌ها نمی‌پردازد، اما تأکید او بر تنوع منابع قدرت در حکمرانی، چارچوبی نظری برای تحلیل حکمرانی در دانشگاه‌ها ارائه می‌دهد. (Dahl, 1961)

از سوی دیگر، میشل فوکو (1977) با مفهوم حکومت‌مندی نشان می‌دهد که قدرت نه تنها در سطح حکومت بلکه در نهادهای اجتماعی از جمله دانشگاه‌ها اعمال می‌شود. تحلیل فوکو از قدرت به عنوان یک سازوکار شبکه‌ای، چارچوبی مفید برای درک نقش فلسفه سیاسی در تنظیم و جهت‌دهی به حکمرانی دانشگاه فراهم کرده است (Foucault, 1977).

پارادایم‌های فلسفه سیاسی و حکمرانی دانشگاه

ارتباط پارادایم‌های فلسفه سیاسی با مدل‌های حکمرانی دانشگاه در آثار متعددی مورد بررسی قرار گرفته است. کلارک کر (1963) در کتاب *The Uses of the University* به بررسی تأثیر لیبرالیسم بر شکل‌گیری مدل دانشگاه تحقیقاتی آمریکایی می‌پردازد. وی استدلال می‌کند که تأکید لیبرالیسم بر بازار آزاد و رقابت، به ظهور دانشگاه‌هایی منجر شده است که بر تولید دانش و ارتباط آن با نیازهای بازار تمرکز دارند (Kerr, 1963). در مقابل، بوردیو و پاسرون (1977) با رویکردی انتقادی و نزدیک به پارادایم مارکسیستی، دانشگاه را به عنوان نهادی برای بازتولید نابرابری‌های اجتماعی تحلیل می‌کنند. آن‌ها استدلال می‌کنند که سیاست‌های حکمرانی دانشگاه اغلب تحت تأثیر ساختارهای قدرت و منافع طبقات مسلط قرار دارد (Bourdieu & Passeron, 1977).

مدل‌های حکمرانی دانشگاه و جهانی‌شدن

جهانی‌شدن نیز به عنوان عاملی کلیدی در شکل‌گیری مدل‌های جدید حکمرانی دانشگاه مطرح شده است. **التباخ و نایت** (2007) در مقاله‌ای با عنوان *The Internationalization of Higher Education* تأکید می‌کنند که جهانی‌شدن و تأثیرات آن بر سیاست‌های آموزشی، دانشگاه‌ها را به سمت مدل‌های شبکه‌ای و فراملی سوق داده است. این مدل‌ها مستقیماً از پارادایم‌های فلسفه سیاسی پسااستعماری و شبکه‌ای الهام می‌گیرند که به تعامل و همکاری میان‌فرهنگی و بین‌المللی توجه دارند (Altbach & Knight, 2007).

پسااستعماری و حکمرانی بومی

پارادایم پسااستعماری نیز نقش مهمی در بازنگری مدل‌های حکمرانی دانشگاه در کشورهای در حال توسعه ایفا کرده است. **اسپایواک** (1988) در مقاله *Can the Subaltern Speak?* بر ضرورت بومی‌سازی دانش و مقاومت در برابر سلطه‌گری غربی تأکید می‌کند. این دیدگاه در سیاست‌های حکمرانی دانشگاه در کشورهای نظیر هند و آفریقای جنوبی بازتاب یافته است، جایی که مدل‌های حکمرانی تلاش دارند دانش بومی را در برابر هژمونی غربی تقویت کنند (Spivak, 1988).

حکمرانی دانشگاه در ایران و پارادایم‌های اسلامی

در ایران، پژوهش‌های متعددی بر تأثیر پارادایم‌های فلسفه اسلامی بر حکمرانی دانشگاه متمرکز بوده‌اند. سید حسین نصر (2007) در کتاب *Islamic Science* به اهمیت پیوند میان علم و ارزش‌های اسلامی اشاره می‌کند. این دیدگاه بر حکمرانی دانشگاه‌های اسلامی تأثیر گذاشته و مدل‌هایی ارائه کرده که مبتنی بر ارزش‌های بومی و دینی هستند. (Nasr, 2007)

تحولات پسامدرن در حکمرانی دانشگاه

تحولات پسامدرن نیز مدل‌های جدیدی از حکمرانی دانشگاه را به وجود آورده‌اند. ژان فرانسوا لیوتار (1984) در کتاب *The Postmodern Condition* استدلال می‌کند که در عصر اطلاعات، دانشگاه‌ها باید انعطاف‌پذیری بیشتری برای پاسخگویی به نیازهای متغیر جامعه داشته باشند. این رویکرد، بر ظهور مدل‌های حکمرانی شبکه‌ای و جهانی تأثیر گذاشته است که از تعاملات چندسطحی و چندفرهنگی بهره می‌برند. (Lyotard, 1984)

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد که فلسفه سیاسی از طریق مفاهیم و پارادایم‌های خود، چارچوب‌های نظری و عملی متعددی برای حکمرانی دانشگاه فراهم کرده است. از لیبرالیسم و مارکسیسم تا پسااستعمارگرایی و پسامدرنیسم، هر یک از این پارادایم‌ها تأثیر مستقیمی بر مدل‌های حکمرانی دانشگاه داشته‌اند. این پژوهش‌ها نشان می‌دهند که مدل‌های حکمرانی دانشگاه نه تنها باید به نیازهای علمی و اقتصادی پاسخ دهند، بلکه باید به مسائل فرهنگی، اجتماعی، و بومی نیز توجه داشته باشند.

یافته‌های پژوهش

۱- پارادایم فلسفه کلاسیک و تأثیر آن بر حکمرانی دانشگاه

فلسفه کلاسیک، با متفکرانی همچون افلاطون، ارسطو، فارابی، و لئو اشتراوس، یکی از بنیادین‌ترین پارادایم‌های فلسفی است که مفاهیم حکمرانی و تربیت را از دریچه انسان‌شناسی، اخلاق، و نظام دانایی بررسی می‌کند. این پارادایم بر اساس نظام کیهانی و عقلانی، اصول حکمت و برهان را به عنوان مبنای حکمرانی و تربیت معرفی کرده و نقش انسان، جامعه، و دانش را در ایجاد مدینه فاضله تبیین می‌کند.

انسان‌شناسی در پارادایم کلاسیک

در پارادایم فلسفه کلاسیک، نگاه به انسان به عنوان موجودی دارای گوهر و جوهر متمایز است. افلاطون در جمهوریت انسان‌ها را به سه طبقه طلا، نقره، و مس تقسیم می‌کند و استدلال می‌کند که هر طبقه باید بر اساس خویشکاری خاص خود تربیت شود. طبقه طلا (فیلسوفان و حکمرانان) مسئولیت حکمرانی و هدایت جامعه را بر عهده دارند، در حالی که طبقات دیگر در خدمت پشتیبانی از جامعه عمل می‌کنند. (Plato, 2000)

ارسطو، با رویکردی متفاوت اما هم‌راستا، انسان را حیوانی سیاسی می‌داند که فضیلت‌های او در زندگی جمعی و از طریق تربیت شکوفا می‌شود. او در سیاست بر اهمیت منزلت اجتماعی و وظایف هر طبقه تأکید دارد و تربیت را برای دستیابی به سعادت ضروری می‌داند. (Aristotle, 1998)

فارابی، به عنوان نماینده فلسفه اسلامی، با الهام از افلاطون و ارسطو، نظریه مدینه فاضله را ارائه می‌دهد. او انسان کامل را به عنوان رهبر جامعه معرفی می‌کند و بر اهمیت تربیت اخلاقی و عقلانی برای هدایت جامعه تأکید دارد. (Al-Farabi, 1985).

نظام دانایی و فلسفه تربیتی کلاسیک

پارادایم فلسفه کلاسیک بر سامانه دانایی‌ای مبتنی است که برهان، قیاس، و حکمت در مرکز آن قرار دارند. افلاطون معتقد است که حکمران باید فیلسوف باشد، زیرا فلسفه، توانایی درک حقیقت و تمیز بین خیر و شر را به او می‌دهد. نظام دانایی در این پارادایم، ارتباط نزدیکی با کیهان‌شناسی دارد؛ بدین معنا که انسان و جامعه باید خود را با نظم کیهانی و عقلانی هماهنگ کنند. (Plato, 2000)

ارسطو نیز در نظام تربیتی خود، آموزش را فرایندی مادام‌العمر می‌داند که باید بر پایه استدلال و قیاس استوار باشد. او تربیت را نه تنها وسیله‌ای برای پرورش فضیلت، بلکه ابزاری برای آماده‌سازی افراد برای مشارکت در حکمرانی می‌داند. (Aristotle, 1998).

حکمرانی در پارادایم کلاسیک

یکی از مفاهیم کلیدی در پارادایم کلاسیک، حکمرانی شبانی است؛ مفهومی که حکمران را به عنوان شبانی می‌بیند که وظیفه هدایت مردم به سوی سعادت را بر عهده دارد. افلاطون در این زمینه، ایده فیلسوف‌شاه را مطرح می‌کند، که در آن حکمرانی بر اساس دانش و فضیلت انجام می‌شود. او معتقد است که تنها افرادی که دانش حقیقی (فلسفه) را درک کرده‌اند، شایستگی حکمرانی دارند. (Plato, 2000)

فارابی نیز مفهوم انسان کامل را مطرح می‌کند که ویژگی‌های فیلسوف، پیامبر، و رهبر سیاسی را در خود دارد. انسان کامل، مدینه فاضله را از طریق حکمرانی عادلانه و تربیت فضیلت‌محور ایجاد می‌کند. (Al-Farabi, 1985)

لئو اشتراوس در تفسیر فلسفه سیاسی افلاطون و فارابی، بر این نکته تأکید دارد که فلسفه کلاسیک همواره به دنبال ارتباط میان حکمت و سیاست بوده است. او معتقد است که در نظام‌های سیاسی ایده‌آل، حکمرانی باید به گونه‌ای باشد که فضیلت و حقیقت به عنوان اصول محوری در نظر گرفته شوند. (Strauss, 1959)

دانشگاه و حکمرانی فضیلت‌محور

در پارادایم کلاسیک، دانشگاه‌ها نه تنها به عنوان مراکز علمی بلکه به عنوان نهادهای تربیتی در نظر گرفته می‌شوند. افلاطون در جمهوریت به اهمیت آموزش مادام‌العمر و پرورش فضیلت اشاره می‌کند و آموزش را اصلی‌ترین ابزار برای ایجاد مدینه فاضله می‌داند. (Plato, 2000)

دانشگاه در این پارادایم، نهادی است که بر مبنای اخلاق، فلسفه، و منطق استوار است. روش‌های آموزشی همچون خطابه، قیاس، و پژوهش سیروسلوک عملی، به دانشجویان کمک می‌کند تا فضایل اخلاقی و عقلانی را در خود پرورش دهند. فارابی نیز تأکید می‌کند که تربیت در دانشگاه باید به گونه‌ای باشد که افراد را برای ایفای نقش در مدینه فاضله آماده کند. (Al-Farabi, 1985)

ارتباط دانشگاه با خانواده و جامعه

یکی دیگر از ویژگی‌های حکمرانی دانشگاه در پارادایم کلاسیک، ارتباط نزدیک آن با خانواده و جامعه است. افلاطون معتقد است که دانشگاه باید ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی را به نسل‌های بعد منتقل کند و افراد را برای ایفای نقش‌های اجتماعی آماده سازد. (Plato, 2000) فارابی نیز بر اهمیت تربیت اخلاقی در خانواده تأکید دارد و دانشگاه را نهادی می‌داند که این تربیت را تکمیل می‌کند. (Al-Farabi, 1985)

چالش‌های معاصر در تطبیق با پارادایم کلاسیک

اگرچه پارادایم کلاسیک اصول بنیادینی برای حکمرانی دانشگاه ارائه می‌دهد، اما چالش‌هایی در تطبیق این اصول با نیازهای معاصر وجود دارد. برای مثال، تأکید افلاطون و فارابی بر تربیت طبقاتی ممکن است با ارزش‌های دموکراتیک امروزی همخوانی نداشته باشد. همچنین، جهانی‌شدن و توسعه فناوری، نیازمند تغییراتی در روش‌های آموزشی و حکمرانی دانشگاه است که در فلسفه کلاسیک کمتر به آن پرداخته شده است.

پارادایم فلسفه کلاسیک، با تأکید بر تربیت فضیلت‌محور، نظام دانایی کیهانی، و حکمرانی عقلانی، چارچوب نظری منحصربه‌فردی برای حکمرانی دانشگاه ارائه می‌دهد. این پارادایم، دانشگاه را به‌عنوان نهادی می‌بیند که نه تنها در خدمت آموزش علمی، بلکه در پرورش فضایل اخلاقی و اجتماعی نقش دارد. با وجود چالش‌های معاصر، اصول این پارادایم همچنان می‌تواند الهام‌بخش سیاست‌گذاری‌های آموزشی و تربیتی باشند.

۲- پارادایم فلسفه سیاسی مدرن و ملی و تأثیر آن بر حکمرانی دانشگاه

پارادایم فلسفه سیاسی مدرن و ملی، با متفکرانی همچون ماکیاول، هابز، هومبولت، و کارل اشمیت، یکی از نقاط عطف در تاریخ تفکر سیاسی و حکمرانی دانشگاه است. این پارادایم بر انسان‌شناسی مبتنی بر قدرت و شهروندی، سامانه دانایی مبتنی بر علم و تجربه، و حکمرانی دولت مدرن و ملی تأکید دارد. دانشگاه‌ها در این پارادایم به‌عنوان بازوی علمی و تربیتی دولت‌های ملی نقش محوری ایفا می‌کنند.

انسان‌شناسی در فلسفه سیاسی مدرن

متفکران مدرن دیدگاهی مکانیکی و مادی‌گرایانه نسبت به انسان ارائه کردند. ماکیاول در *شهریار* تأکید می‌کند که انسان‌ها موجوداتی قدرت‌طلب هستند که باید از طریق سیاست‌های دقیق کنترل شوند. (Machiavelli, 1998) او انسان را موجودی متمایل به قدرت می‌داند و حکومت را ابزاری برای تنظیم این تمایلات.

هابز در *لویاتان* انسان را موجودی خودمحور و جنگ‌طلب معرفی می‌کند که بدون حکمرانی قوی در وضعیت طبیعی، زندگی‌ای پر از خشونت، درد، و مرگ زودرس خواهد داشت. (Hobbes, 1994) او مفهوم "لویاتان" را به‌عنوان دولتی قدرتمند مطرح می‌کند که هدف آن کاهش مرگ و رنج در جامعه است.

ویلهلم فون هومبولت، در مقابل، نگاهی شهروندمدار به انسان ارائه می‌دهد. او در دیدگاه‌های خود تأکید می‌کند که انسان‌ها باید از طریق آموزش و پرورش به شهروندانی توانمند و متعهد تبدیل شوند. از این منظر، دانشگاه‌ها نقش اصلی در تربیت شهروندانی دارند که بتوانند در ساخت دولت ملی نقش‌آفرینی کنند. (Humboldt, 2000)

کارل اشمیت نیز با دیدگاهی متفاوت، بر قدرت دولت در ایجاد هویت ملی تأکید می‌کند. او مفهوم "دوست و دشمن" را مطرح می‌کند که بر اساس آن دولت وظیفه دارد هویت شهروندی را در برابر تهدیدات خارجی و داخلی تقویت کند. (Schmitt, 1996)

سامانه دانایی مدرن

در پارادایم فلسفه سیاسی مدرن، سامانه دانایی بر علم، تجربه، و روش استقرایی تأکید دارد. ماکیاوول بر مشاهده و تجربه در سیاست تأکید دارد و سیاست را به عنوان یک علم عملی و تجربی معرفی می کند (Machiavelli, 1998).

هابز نیز روش علمی و تجربی را برای تحلیل پدیده های اجتماعی و سیاسی به کار می گیرد. او معتقد است که علم می تواند راه حل هایی برای مشکلات سیاسی و اجتماعی ارائه دهد و دانشگاه ها باید در این مسیر دولت را یاری کنند (Hobbes, 1994).

هومبولت در نظام آموزشی آلمان، رویکرد علمی و تجربی را به عنوان پایه ای برای تربیت شهروندان آگاه و کارآمد معرفی کرد. دانشگاه ها در این رویکرد به مراکز تحقیقاتی تبدیل می شوند که هدف آن ها تولید دانش برای پیشبرد دولت ملی است (Humboldt, 2000).

حکمرانی مدرن و دولت ملی

پارادایم مدرن به شدت بر مفهوم دولت ملی تأکید دارد. هابز دولت را به عنوان ماشینی معرفی می کند که هدف آن ایجاد نظم و کنترل در جامعه است. در این مدل، دولت ملی به عنوان لویاتان عمل می کند و تمامی نهادها، از جمله دانشگاه ها، در راستای منافع آن عمل می کنند (Hobbes, 1994).

پس از پیمان وستفالی (۱۶۴۸)، مفهوم دولت مدرن و ملی به طور گسترده ای در اروپا پذیرفته شد. دانشگاه ها به عنوان ابزارهایی برای تقویت مشروعیت دولت و تربیت نیروهای مورد نیاز آن شناخته شدند. ناپلئون بناپارت در فرانسه نظام دانشگاهی متمرکزی ایجاد کرد که وظیفه اصلی آن آموزش طب، حقوق، سیاست، و الهیات برای خدمت به دولت بود. این مدل دانشگاهی به گسترش مفهوم دانشگاه های دولتی و ملی کمک کرد (Rothblatt, 1997).

در آلمان، هومبولت دانشگاه برلین را با هدف ترکیب آموزش و پژوهش تأسیس کرد. این دانشگاه الگویی برای دانشگاه های مدرن شد که بر پایه استقلال آکادمیک و تولید دانش برای تقویت دولت ملی استوار بود (Humboldt, 2000).

کارل اشمیت نیز در تحلیل خود از دولت مدرن، دانشگاه را به عنوان یکی از ابزارهای هویت سازی ملی معرفی می کند. او معتقد است که دانشگاه ها باید به دولت در تربیت شهروندانی وفادار و آگاه کمک کنند و این کار را از طریق آموزش حقوق شهروندی و تقویت هویت ملی انجام دهند (Schmitt, 1996).

دانشگاه در خدمت دولت ملی

در این پارادایم، دانشگاه‌ها به عنوان مراکز تولید دانش و تربیت شهروندان در راستای اهداف دولت ملی عمل می‌کنند. هومبولت مفهوم "تربیت شهروندی" را مطرح می‌کند که در آن دانشگاه وظیفه دارد شهروندانی با انضباط و متعهد تربیت کند. (Humboldt, 2000)

دانشگاه‌های دولتی در این دوره به مراکزی برای تربیت کارمندان دولت تبدیل شدند. اساتید به عنوان کارمندان دولت عمل می‌کردند و وظیفه اصلی دانشگاه‌ها تربیت متخصصانی در رشته‌هایی مانند طب، حقوق، سیاست، و الهیات بود. این رشته‌ها به طور مستقیم با نیازهای دولت ملی مرتبط بودند و نقش مهمی در شکل‌دهی به ساختار دولت ایفا می‌کردند. (Rothblatt, 1997)

کمی‌گرایی نیز یکی دیگر از ویژگی‌های اصلی این پارادایم در حکمرانی دانشگاه است. دانشگاه‌ها به مراکزی برای تولید داده‌های کمی و شاخص‌های توسعه تبدیل شدند. از این منظر، عملکرد دانشگاه بر اساس معیارهای کمی مانند تعداد فارغ‌التحصیلان، مقالات علمی، و پروژه‌های تحقیقاتی ارزیابی می‌شود. این امر بازتابی از رویکرد علمی و تجربی پارادایم مدرن است. (Altbach, 1998)

چالش‌های دانشگاه در پارادایم مدرن

اگرچه پارادایم مدرن تأثیرات مثبت بسیاری بر حکمرانی دانشگاه داشته است، اما این رویکرد با چالش‌هایی نیز مواجه است. از جمله این چالش‌ها می‌توان به تمرکز بیش از حد بر نیازهای دولت ملی و نادیده گرفتن جنبه‌های انسانی و اخلاقی آموزش اشاره کرد.

همچنین، کمی‌گرایی در حکمرانی دانشگاه ممکن است منجر به کاهش کیفیت آموزش و پژوهش شود. علاوه بر این، وابستگی دانشگاه‌ها به دولت می‌تواند استقلال آکادمیک آن‌ها را تهدید کند و مانع از بیان آزادانه ایده‌ها و نظرات علمی شود. (Altbach, 1998)

پارادایم فلسفه سیاسی مدرن و ملی تأثیرات عمیقی بر حکمرانی دانشگاه داشته است. این پارادایم با تأکید بر علم، تجربه، و دولت ملی، دانشگاه‌ها را به مراکزی برای تولید دانش و تربیت شهروندان تبدیل کرده است. با وجود چالش‌های موجود، اصول این پارادایم همچنان الهام‌بخش سیاست‌گذاری‌های دانشگاهی در بسیاری از کشورهای جهان است.

۳- پارادایم فلسفه سیاسی لیبرال و تأثیر آن بر حکمرانی دانشگاه بازار محور

پارادایم فلسفه سیاسی لیبرال که در آثار متفکرانی همچون جان لاک، ایمانوئل کانت، کارل یاسپرس، فردریش فون هایک، و جان دیویی تجلی یافته است، رویکردی مبتنی بر آزادی فردی، دموکراسی، و سود اقتصادی ارائه می‌دهد. این پارادایم، نقش دانشگاه را به عنوان نهادی برای تربیت نیروی کار متخصص، توسعه کارآفرینی، و تعامل با صنعت و بازار جهانی تعریف می‌کند. در ادامه، این پارادایم در سه بخش انسان‌شناسی، سامانه دانایی، و حکمرانی دانشگاه تحلیل می‌شود.

انسان‌شناسی لیبرال و اهمیت آموزش

انسان‌شناسی لیبرال مبتنی بر فردگرایی، آزادی، و برابری است. جان لاک در جستاری در باب فهم انسانی انسان را به عنوان لوح سفید می‌بیند و تأکید دارد که آموزش و تجربه نقش اساسی در شکل‌گیری شخصیت انسان ایفا می‌کنند (Locke, 1996). او معتقد است که آموزش شهروندانی آزاد و آگاه، پیش‌نیاز دموکراسی و آزادی است.

کانت در روشنگری چیست؟ آموزش را ابزاری برای رهایی انسان از قیومت و هدایت او به سوی خودمختاری می‌داند. او معتقد است که دانشگاه‌ها باید بر پرورش توانایی تفکر انتقادی و استقلال فکری متمرکز باشند تا بتوانند شهروندانی بالانگیزه و آگاه برای جامعه جهانی تربیت کنند (Kant, 1991).

یاسپرس در ایده دانشگاه نقش دانشگاه را در تربیت انسان‌هایی که توانایی تصمیم‌گیری آزاد و مسئولانه دارند، حیاتی می‌داند. او بر اهمیت تربیت اخلاقی و فلسفی تأکید دارد و دانشگاه را مکانی برای شکل‌گیری جامعه‌ای دموکراتیک می‌بیند (Jaspers, 1960).

فون هایک و جان دیویی بر نقش آموزش در افزایش بهره‌وری اقتصادی و تقویت آزادی فردی تأکید دارند. دیویی به‌طور خاص آموزش را به عنوان ابزاری برای تطبیق فرد با نیازهای جامعه مدرن و بازار کار معرفی می‌کند (Dewey, 1916).

سامانه دانایی در پارادایم لیبرال

سامانه دانایی لیبرال بر تجربه‌گرایی، فایده‌گرایی، و سود اقتصادی استوار است. جان لاک و کانت بر ارزش تجربه و عمل تأکید دارند و دانش را نتیجه تعامل میان انسان و محیط می‌دانند (Locke, 1996; Kant, 1991).

در اقتصاد و سیاست، فون هایک مفهوم "نظم خودجوش" را مطرح می کند و تأکید دارد که بازار آزاد بهترین ابزار برای مدیریت جامعه و اقتصاد است. از این منظر، دانشگاه‌ها نیز باید خود را با منطق بازار آزاد و تقاضاهای آن تطبیق دهند. (Hayek, 1945)

جان دیویی نیز در فلسفه عمل‌گرای خود، بر اهمیت کاربردی بودن آموزش تأکید دارد. او معتقد است که آموزش باید نیازهای عملی جامعه را پاسخ دهد و دانشگاه‌ها باید با صنعت و بازار کار در تعامل باشند تا بتوانند فارغ‌التحصیلانی آماده برای ورود به بازار تربیت کنند. (Dewey, 1916)

حکمرانی لیبرال و دانشگاه بازار محور

پارادایم لیبرال بر حکمرانی مبتنی بر آزادی اقتصادی، خصوصی‌سازی، و جهانی‌شدن تأکید دارد. جان لاک معتقد است که دولت باید حداقلی باشد و تنها وظیفه آن حفاظت از حقوق شهروندان و مالکیت خصوصی است (Locke, 1996). این دیدگاه به حوزه آموزش نیز تسری پیدا می کند و دانشگاه‌ها را به سوی استقلال مالی و فاصله‌گیری از دولت سوق می دهد.

فون هایک در راه‌بندگی تأکید دارد که تمرکز قدرت در دولت می تواند آزادی فردی و خلاقیت را تهدید کند. از این منظر، دانشگاه‌ها نیز باید از حکومت فاصله بگیرند و به عنوان نهادهایی مستقل و کارآفرین عمل کنند (Hayek, 1945).

جهانی‌شدن به عنوان یکی از پیامدهای لیبرالیسم، دانشگاه‌ها را به سوی تعامل بیشتر با صنعت جهانی و بازار بین‌المللی هدایت کرده است. این رویکرد دانشگاه‌ها را به مراکزی برای تربیت کارآفرینان و متخصصانی تبدیل کرده که بتوانند در بازار جهانی رقابت کنند. (Altbach, 2015)

در این پارادایم، دانشگاه‌ها به عنوان شرکت‌هایی دیده می شوند که مأموریت اصلی آن‌ها تولید دانش کاربردی، تربیت کارآفرینان، و تقویت بخش خصوصی است. این امر به افزایش استقلال مالی دانشگاه‌ها و کاهش وابستگی آن‌ها به بودجه دولتی منجر شده است. (Clark, 1998)

دانشگاه بازار محور: مأموریت‌ها و چالش‌ها

دانشگاه‌های بازار محور در پارادایم لیبرال مأموریت‌های متعددی دارند. این دانشگاه‌ها مسئول تربیت نیروهای متخصص برای بازار کار هستند و به عنوان مراکزی برای نوآوری و تولید محصولات با ارتباط نزدیک با صنعت و

تجار بین‌المللی شناخته می‌شوند. علاوه بر این، دانشگاه‌ها نقش مهمی در تقویت کارآفرینی دارند و مکانی برای ایجاد شرکت‌های دانش‌بنیان و تربیت کارآفرینان هستند (Etzkowitz, 2003). استقلال مالی نیز یکی از ویژگی‌های مهم این دانشگاه‌ها است، به طوری که با کاهش وابستگی به بودجه دولتی و از طریق شهریه دانشجویان، قراردادهای صنعتی، و همکاری با بخش خصوصی تأمین مالی می‌شوند.

با این حال، دانشگاه‌های بازار محور با چالش‌هایی نیز مواجه هستند. یکی از این چالش‌ها تجاری‌سازی آموزش است که تمرکز بیش از حد بر سود اقتصادی ممکن است منجر به کاهش کیفیت آموزش و پژوهش شود. همچنین، افزایش شهریه‌ها می‌تواند دسترسی به آموزش عالی را برای اقشار کم‌درآمد محدود کرده و نابرابری اجتماعی را تشدید کند. علاوه بر این، وابستگی به صنعت و بازار ممکن است استقلال فکری دانشگاه‌ها را به خطر بیندازد و از استقلال آکادمیک آن‌ها بکاهد (Altbach, 2015).

پارادایم فلسفه سیاسی لیبرال دانشگاه‌ها را به سوی بازارمحوری و تعامل با صنعت هدایت کرده است. این پارادایم تأکید بر آزادی، دموکراسی، و سود اقتصادی، دانشگاه‌ها را به مراکزی برای تربیت نیروی کار متخصص، کارآفرینی، و تولید دانش کاربردی تبدیل کرده است. با این حال، چالش‌هایی همچون تجاری‌سازی آموزش و نابرابری اجتماعی نیازمند بازنگری در سیاست‌های مرتبط با حکمرانی دانشگاه است.

۴- پارادایم فلسفه سیاسی عصر اطلاعات و تأثیر آن بر حکمرانی دانشگاه شبکه‌ای

پارادایم فلسفه سیاسی عصر اطلاعات، که در آثار متفکرانی مانند جیمز روزنا، فرانسوا لیوتار، مانوئل کاستلز، مارک کوکبرگ، و یاسر اوغلو منعکس شده است، نمایانگر تحولی بنیادین در اندیشه انسان‌شناسی، سامانه دانایی، و حکمرانی است. در این پارادایم، دانشگاه به نهادی شبکه‌ای و جهانی بدل می‌شود که با استفاده از فناوری‌های دیجیتال و هوش مصنوعی، مأموریت‌هایی فراتر از مرزهای جغرافیایی را دنبال می‌کند.

انسان‌شناسی عصر اطلاعات

در این پارادایم، انسان‌شناسی بر اساس مفهوم "شهروند جهانی" شکل گرفته است. جیمز روزنا در تحلیل جهانی شدن سیاست و جوامع، انسان عصر اطلاعات را موجودی فراملی و مبتنی بر ارتباطات شبکه‌ای می‌داند که با تکیه بر فناوری‌های نوین، فراتر از محدودیت‌های جغرافیایی عمل می‌کند (Rosenau, 1997).

لیوتار در وضعیت پسمدرن پایان کلان‌روایت‌ها را مطرح کرده و بر اهمیت دانش خرد و پراکنده تأکید می‌کند. از دید او، انسان عصر اطلاعات از حقیقت‌های مطلق فاصله گرفته و در جهانی از تنوع دانش‌ها و روایت‌ها زندگی می‌کند. (Lyotard, 1984)

کاستلز نیز در عصر اطلاعات بر نقش شبکه‌ها و فناوری‌های دیجیتال در شکل‌دهی به هویت و تعاملات انسانی تأکید دارد. او انسان عصر اطلاعات را موجودی متصل به شبکه‌های جهانی می‌داند که توانایی بهره‌گیری از هوش مصنوعی و فناوری‌های پیشرفته را برای توسعه فردی و اجتماعی دارد. (Castells, 2000)

مارک کوکلیبرگ در آثارش به رابطه انسان و فناوری پرداخته و هوش مصنوعی را ابزاری برای توانمندسازی انسان معرفی می‌کند. او معتقد است که انسان عصر اطلاعات باید از فناوری برای تقویت هوش، ارتباطات، و خلاقیت بهره‌برد. (Coeckelbergh, 2020)

سامانه دانایی در عصر اطلاعات

سامانه دانایی عصر اطلاعات مبتنی بر فناوری دیجیتال، هوش مصنوعی، و بین‌رشته‌ای بودن است. لیوتار تأکید دارد که دانش در این دوران به تولیدات چندرسانه‌ای و روایت‌های متکثر تبدیل شده است. (Lyotard, 1984)

کاستلز مفهوم "فضای جریان‌ها" را معرفی می‌کند که نشان‌دهنده ساختار جهانی دانش در عصر دیجیتال است. او معتقد است که دانش دیگر به مکان خاصی محدود نیست و از طریق شبکه‌های بین‌المللی در حال جریان است. (Castells, 2000)

مارک کوکلیبرگ بر اهمیت تفکر انتقادی در عصر هوش مصنوعی تأکید دارد و بیان می‌کند که دانش کوانتومی و عدم قطعیت، رویکردهای جدیدی به روشنگری و خلاقیت علمی ارائه می‌دهد. (Coeckelbergh, 2020)

یاسر اوغلو نیز بر نقش فناوری‌های سایبری در تحول دانش تأکید دارد و دانشگاه‌ها را مراکز تولید دانش شبکه‌ای معرفی می‌کند که می‌توانند از هوش مصنوعی برای پیش‌بینی روندهای آینده و تقویت نوآوری استفاده کنند. (Oğul, 2019)

حکمرانی در عصر اطلاعات

حکمرانی عصر اطلاعات با مفهوم "فضای جریان‌ها" و "بی‌مکانی و بی‌زمانی" تعریف می‌شود. کاستلز بر این باور است که حکومت‌های سنتی جای خود را به شبکه‌های بین‌المللی داده‌اند که بر اساس جریان‌های اطلاعاتی و ارتباطات جهانی عمل می‌کنند. (Castells, 2000)

روزنا در تحلیل خود از حکمرانی جهانی، به تقسیم کار بین‌المللی و حکمرانی مبتنی بر تعاملات شبکه‌ای تأکید دارد. او بیان می‌کند که دولت‌ها و سازمان‌ها باید به جای تمرکز بر مرزهای جغرافیایی، به تعاملات جهانی و بین‌المللی توجه کنند. (Rosenau, 1997)

دانشگاه در پارادایم عصر اطلاعات

در این پارادایم، دانشگاه‌ها به نهادهایی شبکه‌ای، بین‌المللی، و بین‌رشته‌ای تبدیل شده‌اند. ویژگی‌های کلیدی حکمرانی دانشگاه در این پارادایم عبارت‌اند از:

۱. بین‌رشته‌ای و جهانی شدن:
کاستلز بر بین‌المللی شدن دانشگاه‌ها تأکید دارد و آن‌ها را مراکزی برای تولید و انتقال دانش جهانی می‌داند. این دانشگاه‌ها از همکاری‌های بین‌المللی برای حل مسائل جهانی استفاده می‌کنند. (Castells, 2000)
۲. آموزش سایبری و غیرحضوری:
یاسر اوغلو بر اهمیت آموزش سایبری و غیرحضوری تأکید دارد و دانشگاه‌های عصر اطلاعات را به عنوان مراکزی برای یادگیری دیجیتال معرفی می‌کند که از فناوری‌های نوین برای گسترش دسترسی به آموزش استفاده می‌کنند. (Oğul, 2019)
۳. مرگ استاد و کلان‌روایت‌ها:
لیوتار پایان کلان‌روایت‌ها را مطرح کرده و بیان می‌کند که در عصر اطلاعات، نقش استاد به عنوان منبع مطلق دانش کاهش یافته و جای خود را به شبکه‌های تعاملی دانش داده است. (Lyotard, 1984)
۴. استفاده از هوش مصنوعی:
مارک کوکلبِرگ بیان می‌کند که هوش مصنوعی می‌تواند در تحلیل داده‌ها، پیش‌بینی روندها، و توسعه نوآوری به دانشگاه‌ها کمک کند. او دانشگاه‌های عصر اطلاعات را مراکزی برای ادغام فناوری و دانش معرفی می‌کند. (Coeckelbergh, 2020)

۵. شبکه‌های اجتماعی علم:

دانشگاه‌های عصر اطلاعات از شبکه‌های اجتماعی برای تعامل با جامعه علمی جهانی استفاده می‌کنند. این شبکه‌ها بستری برای انتشار دانش و تبادل ایده‌ها فراهم کرده‌اند. (Castells, 2000)

چالش‌ها و فرصت‌ها

فرصت‌های حکمرانی دانشگاه در عصر دیجیتال شامل تسهیل دسترسی به آموزش و دانش از طریق فناوری‌های نوین است که می‌تواند امکان آموزش آنلاین و یادگیری از راه دور را برای افراد در سراسر جهان فراهم کند. همچنین، تقویت همکاری‌های بین‌المللی به دانشگاه‌ها این امکان را می‌دهد تا در زمینه‌های تحقیقاتی و علمی با مؤسسات و دانشگاه‌های دیگر کشورها به اشتراک گذاری تجربه و دانش بپردازند. استفاده از هوش مصنوعی نیز فرصت‌های بی‌ظیری برای افزایش نوآوری در فرآیندهای آموزشی، تحقیقاتی و مدیریتی دانشگاه‌ها فراهم می‌آورد.

با این حال، چالش‌هایی نیز در پی استفاده از فناوری‌های جدید در دانشگاه‌ها وجود دارد. یکی از مهم‌ترین چالش‌ها تهدید استقلال آکادمیک است، زیرا تسلط فناوری ممکن است به وابستگی بیش از حد به تکنولوژی‌های خارجی منجر شود و آزادی فکری دانشگاه‌ها را تحت تأثیر قرار دهد. کاهش تعاملات حضوری میان اساتید و دانشجویان نیز تأثیرات منفی بر فرهنگ دانشگاهی خواهد گذاشت و ممکن است روابط اجتماعی و علمی در محیط دانشگاهی را تحت تأثیر قرار دهد. پیچیدگی‌های مدیریت شبکه‌های بین‌المللی دانش، از جمله مشکلات هماهنگی و تبادل اطلاعات میان دانشگاه‌ها و مؤسسات مختلف، یکی دیگر از چالش‌هایی است که باید در مسیر حکمرانی دانشگاه‌های عصر دیجیتال به آن توجه شود.

پارادایم فلسفه سیاسی عصر اطلاعات دانشگاه‌ها را به نهادهایی شبکه‌ای و جهانی تبدیل کرده است. این دانشگاه‌ها با بهره‌گیری از فناوری‌های نوین، مأموریت‌های خود را فراتر از مرزهای جغرافیایی گسترش داده‌اند. با این حال، چالش‌هایی مانند کاهش تعاملات حضوری و وابستگی به فناوری نیازمند توجه و بررسی است.

۵- پارادایم فلسفه سیاسی انتقادی و تأثیر آن بر حکمرانی دانشگاه مسئولیت‌پذیری اجتماعی

پارادایم فلسفه سیاسی انتقادی با رویکردی که بر عدالت اجتماعی، مسئولیت‌پذیری، و نقد ساختارهای قدرت و سرمایه‌داری متمرکز است، تأثیری عمیق بر مفهوم حکمرانی دانشگاه گذاشته است. متفکرانی مانند یورگن هابرماس،

جولیا کریستوا، پیر بوردیو، هربرت مارکوزه، و ایمانوئل والرشتاین بر این باورند که دانشگاه‌ها باید نقشی فعال در اصلاح اجتماعی و تحول انسانی ایفا کنند.

انسان‌شناسی در پارادایم انتقادی

پارادایم انتقادی انسان را موجودی متعهد، انقلابی، و مسئولیت‌پذیر می‌بیند. از دیدگاه هابرماس، انسان در ارتباطات و تعامل اجتماعی به‌عنوان موجودی عقلانی و هدفمند شکل می‌گیرد. او معتقد است که انسان‌ها وظیفه دارند از طریق کنش ارتباطی، ساختارهای ناعادلانه اجتماعی را به چالش بکشند. (Habermas, 1984)

کریستوا در تحلیل‌های خود بر اهمیت نقد هویت‌های اجتماعی و فردی تأکید دارد و بیان می‌کند که انسان باید از طریق نقد، توانایی بازتعریف خود و مقابله با سلطه‌گری را بیابد. (Kristeva, 1980)

بوردیو انسان را در زمینه‌ای از "سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی" تحلیل می‌کند و معتقد است که انسان‌ها وظیفه دارند نابرابری‌های ساختاری را با استفاده از سرمایه‌های خود به چالش بکشند. (Bourdieu, 1986)

سامانه دانایی انتقادی

سامانه دانایی در این پارادایم بر پایه نقد قدرت و سرمایه‌داری شکل گرفته است. از نظر مارکوزه، دانش باید به ابزاری برای تغییر جهان، و نه صرفاً تفسیر آن، تبدیل شود. او در آثار خود تأکید می‌کند که دانشگاه‌ها باید علیه ساختارهای سلطه‌گر سرمایه‌داری فعالیت کنند. (Marcuse, 1964)

والرشتاین در نظریه نظام‌های جهانی خود، تولید دانش را بخشی از ساختارهای سرمایه‌داری می‌داند و بیان می‌کند که دانشگاه‌ها باید به‌جای تقویت این سیستم‌ها، به تولید دانش انتقادی بپردازند که به نفع طبقات فرودست و محیط زیست باشد. (Wallerstein, 2004)

حکمرانی عدالت‌محور

در پارادایم انتقادی، حکمرانی بر پایه عدالت اجتماعی، حمایت از محیط زیست، و توانمندسازی زنان و اقشار محروم بنا شده است. هابرماس با تأکید بر گفت‌وگو عمومی و اهمیت حوزه عمومی، حکمرانی را فرآیندی می‌داند که در آن همگان باید مشارکت داشته باشند. (Habermas, 1984)

کریستوا نیز بر اهمیت حضور زنان در حکمرانی و توجه به عدالت جنسیتی تأکید دارد. او بیان می‌کند که سیستم‌های حکومتی باید شامل دیدگاه‌های متنوع و گروه‌های حاشیه‌ای باشند. (Kristeva, 1980)

دانشگاه و حکمرانی مسئولیت‌پذیری اجتماعی

۱. دانشگاه انتقادی و متعهد:
دانشگاه در پارادایم انتقادی به نهادی برای تغییر اجتماعی تبدیل می‌شود. بوردیو بیان می‌کند که دانشگاه‌ها باید نقش فعالی در نقد ساختارهای نابرابر اجتماعی و تولید دانش برای حمایت از طبقات فرودست داشته باشند. (Bourdieu, 1986)
۲. دانشگاه و تقویت حوزه عمومی:
هابرماس بر نقش دانشگاه در تقویت حوزه عمومی تأکید دارد. از دید او، دانشگاه‌ها باید بستری برای گفت‌وگو عمومی و تبادل ایده‌ها فراهم کنند تا مسائل اجتماعی و سیاسی به‌طور گسترده بررسی شوند (Habermas, 1984).
۳. جنبش‌های دانشجویی و دانشگاه سیاسی:
دانشگاه‌ها در این پارادایم، مراکز ایجاد جنبش‌های دانشجویی و فعالیت‌های سیاسی می‌شوند. مارکوزه تأکید دارد که دانشجویان باید نیروی محرکه تغییرات اجتماعی و انقلاب‌های فرهنگی باشند (Marcuse, 1964).
۴. حمایت از زنان و محیط زیست:
کریستوا و والرشتاین بر اهمیت حمایت دانشگاه از جنبش‌های محیط زیستی و حقوق زنان تأکید دارند. از دید آن‌ها، دانشگاه‌ها باید دانشجویان و پژوهشگرانی را تربیت کنند که به مسائل زیست‌محیطی و عدالت جنسیتی اهمیت دهند. (Kristeva, 1980; Wallerstein, 2004)
۵. تحول در علوم انسانی:
دانشگاه‌ها باید علوم انسانی را به‌عنوان ابزاری برای نقد و تغییر اجتماعی تقویت کنند. مارکوزه بیان می‌کند که علوم انسانی باید به انسان‌ها کمک کند تا معنای عدالت و آزادی را درک کنند و برای تحقق آن‌ها تلاش کنند. (Marcuse, 1964)

چالش‌ها و فرصت‌ها

فرصت‌های حکمرانی دانشگاه ایرانی-اسلامی شامل تقویت عدالت اجتماعی و حمایت از اقشار محروم است که می‌تواند نقش مهمی در ارتقاء سطح آگاهی اجتماعی و کاهش نابرابری‌ها ایفا کند. همچنین، توسعه گفتمان‌های انتقادی و حمایت از تحولات فرهنگی، با تأکید بر مباحث اجتماعی، دینی و اخلاقی، فرصتی برای ایجاد تغییرات بنیادین در جامعه فراهم می‌آورد. توانمندسازی زنان و اقلیت‌ها نیز می‌تواند به افزایش مشارکت فعال‌تر گروه‌های مختلف در فرآیندهای علمی، فرهنگی و اجتماعی منجر شود.

با این حال، دانشگاه‌های ایرانی با چالش‌هایی روبه‌رو هستند که به نحوی مانع تحقق کامل این فرصت‌ها می‌شود. یکی از چالش‌ها، تقابل با ساختارهای قدرت و مقاومت آن‌ها در برابر تغییرات دانشگاهی است که ممکن است در مسیر نوآوری‌ها و تحولات اجتماعی موانعی ایجاد کند. تأمین منابع مالی برای دانشگاه‌های متعهد نیز یکی از چالش‌های اساسی است که می‌تواند به استقلال علمی و عملی دانشگاه‌ها آسیب وارد کند. علاوه بر این، تعارض میان مأموریت‌های انتقادی دانشگاه و وابستگی آن به ساختارهای دولتی و سرمایه‌داری، از دیگر چالش‌هایی است که حکمرانی دانشگاه باید در راستای برقراری توازن میان نقد و عمل با آن مواجه شود.

پارادایم فلسفه سیاسی انتقادی دانشگاه‌ها را به نهادی برای تغییر اجتماعی و گسترش عدالت تبدیل کرده است. این پارادایم بر اهمیت مسئولیت‌پذیری اجتماعی و نقد ساختارهای قدرت تأکید دارد و دانشگاه‌ها را به مشارکت در حل مسائل اجتماعی و زیست‌محیطی فرامی‌خواند.

۶- پارادایم فلسفه سیاسی حکمت خراسان و تأثیر آن بر حکمرانی دانشگاه ایرانی-اسلامی

پارادایم حکمت خراسان به عنوان الگویی برآمده از تمدن ایرانی و اسلامی، بر مفاهیمی چون اخلاق، سعادت، و مسئولیت‌پذیری در بستر دنیوی و اخروی تأکید دارد. این پارادایم که ریشه در اندیشه‌های متفکرانی نظیر امام رضا (ع)، فردوسی، جوینی، بیهقی، و نظام‌الملک دارد، نوعی حکمرانی مبتنی بر میراث فرهنگی و دینی ایران را ترویج می‌کند که دانشگاه را نهادی ملی، اسلامی، و مسئولیت‌پذیر می‌بیند.

انسان‌شناسی در پارادایم حکمت خراسان

در این پارادایم، انسان به عنوان موجودی اخلاق‌محور، متعهد به خیر و شر، و دارای اختیار دیده می‌شود.

- امام رضا (ع)، با تأکید بر نقش انسان در کسب معرفت و اخلاق، دیدگاهی تلفیقی از دین و علم ارائه می‌کند. ایشان انسان را دارای ظرفیت هدایت دنیوی و اخروی می‌داند. (Ibn Babawayh, 1984)
- فردوسی، در شاهنامه، انسان را قهرمان اخلاقی و فضیلت‌گرا معرفی می‌کند که باید از دانش و خرد برای نیل به سعادت بهره‌گیرد. (Ferdowsi, 2010)
- جوینی و بیهقی در تواریخ خود به انسان‌هایی اشاره می‌کنند که در مسیر اخلاق و مسئولیت‌پذیری برای ساختن جامعه‌ای بهتر تلاش می‌کنند. (Bayhaqi, 2009)

سامانه دانایی حکمت خراسان

سامانه دانایی در این پارادایم تلفیقی از علم دینی و دانش ایرانی است.

- حکمت خسروانی که ریشه در اندیشه‌های ایران باستان دارد، بر تلفیق دانش و معنویت تأکید دارد و تلاش می‌کند مفاهیم کیهانی و فلسفی را در حکمرانی وارد کند. (Corbin, 1977)
- اندیشه شیعی، با تأکید بر عقلانیت و عدالت، دانش را ابزار کشف حقیقت و عمل اخلاقی می‌داند. امام رضا (ع) نقش وحی و عقل را در تولید دانش تأیید کرده و بر ضرورت تعهد به ارزش‌های اخلاقی در علم تأکید دارد. (Ibn Babawayh, 1984)
- فردوسی و دیگر اندیشمندان خراسانی از گذشته‌های تاریخی و فرهنگی ایران بهره‌گرفته و سامانه‌ای از دانش بومی را به‌عنوان ابزاری برای استحکام جامعه ایرانی معرفی کرده‌اند. (Ferdowsi, 2010)

حکمرانی در حکمت خراسان

حکمرانی در این پارادایم بر پایه سنت‌های دیرینه ایرانی-اسلامی و در عین حال، تطبیق با الزامات دنیای مدرن بنا شده است.

- نظام‌الملک در سیاست‌نامه بر اهمیت اخلاق، عدالت، و شریعت در حکمرانی تأکید می‌کند و نهادهای آموزشی مانند نظامیه‌ها را ابزاری برای انتقال این ارزش‌ها معرفی می‌کند. (Nizam al-Mulk, 2002)
- این حکمرانی بر پایه جمهوری اسلامی و تلفیق دانش مدرن با شریعت است. میراث ملی و مفاخر فرهنگی نیز بخش جدایی‌ناپذیر این حکمرانی هستند. (Rahman, 1982)

دانشگاه در پارادایم حکمت خراسان

دانشگاه در این پارادایم به عنوان نهادی ملی و اسلامی عمل می کند که وظیفه تربیت نیروهای متعهد و مسئولیت پذیر برای جامعه را بر عهده دارد.

۱. مدل نظامیه ها:

نظامیه های تاریخی مانند نظامیه بغداد که توسط نظام الملک تأسیس شدند، الگویی برای دانشگاه های ایرانی-اسلامی ارائه می دهند. این مراکز بر ترکیب علم دینی و دانش دنیوی تمرکز داشتند (Makdisi, 1981).

۲. وحی و علم:

دانشگاه ها در این پارادایم باید به تلفیق وحی و علم پردازند و دانشجویان را با رویکردی جامع به دانش و اخلاق تربیت کنند. (Ibn Babawayh, 1984)

۳. فضیلت و اخلاق:

فردوسی تأکید دارد که دانشگاه باید محیطی برای تقویت فضیلت و اخلاق باشد و به تربیت انسان هایی باهوش و متعهد پردازد. (Ferdowsi, 2010)

۴. الگوی ملی و اسلامی:

دانشگاه ایرانی-اسلامی باید الگویی برای کشورهای منطقه باشد و تمدن ایرانی-اسلامی را در سطح بین المللی تقویت کند. این هدف نیازمند فلسفه ای منسجم، ثبت علمی بین المللی، و رقابت با سایر پارادایم ها است. (Corbin, 1977)

۵. توجه به دنیا و آخرت:

دانشگاه باید در عین آموزش علوم دنیوی، به تربیت اخلاقی و معنوی دانشجویان پردازد و آن ها را برای زندگی در دو بُعد دنیا و آخرت آماده کند. (Rahman, 1982)

الزامات حکمرانی دانشگاه ایرانی-اسلامی و فرصت ها و چالش ها

الزامات حکمرانی دانشگاه ایرانی-اسلامی به منظور تحقق اهداف تمدنی، نیازمند ایجاد فلسفه ای منسجم و قابل اجرا است که دانشگاه را در مسیر رشد و توسعه علمی، دینی و فرهنگی هدایت کند. این فلسفه باید دانشگاه را به سمتی سوق دهد که هم زمان با حفظ هویت ملی و اسلامی، به پیشرفت علمی دست یابد. تقویت نهادهای علمی مانند نظامیه ها که بر آموزش و پژوهش در حوزه های دینی و دنیوی تمرکز دارند، از دیگر الزامات مهم در حکمرانی دانشگاه ایرانی-

اسلامی است. همچنین، سیاست‌های دانشگاهی باید در دنیای واقعی به اجرا در آیند و بازخوردهای علمی برای اصلاح و بهبود مستمر آن‌ها دریافت شود. در نهایت، رقابت بین‌المللی و ثبت دستاوردهای علمی در مجامع بین‌المللی برای ارتقاء جایگاه دانشگاه‌های ایرانی در سطح جهانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

در این راستا، دانشگاه ایرانی-اسلامی با فرصت‌های متعددی روبه‌رو است. یکی از مهم‌ترین فرصت‌ها، توسعه هویت ملی-اسلامی و تربیت نیروی متعهد و مسئولیت‌پذیر است که می‌تواند نقش کلیدی در تأثیرگذاری بر جامعه و منطقه ایفا کند. همچنین، افزایش نفوذ علمی و فرهنگی در سطح جهانی، فرصت مناسبی برای گسترش دانش و فرهنگ اسلامی فراهم می‌آورد. با این حال، دانشگاه‌های ایرانی با چالش‌هایی نیز مواجه هستند. نیاز به منابع مالی پایدار برای تأمین بودجه‌های دانشگاهی یکی از این چالش‌هاست. همچنین، تعارض میان ارزش‌های دینی و الزامات علمی مدرن ممکن است مشکلاتی در مسیر هم‌راستایی اهداف دانشگاه با نیازهای روز جهانی ایجاد کند. علاوه بر این، مقاومت در برابر نفوذ فرهنگ‌ها و نظام‌های علمی خارجی نیز یکی از چالش‌هایی است که حکمرانی دانشگاه ایرانی-اسلامی باید به آن توجه داشته باشد.

پارادایم فلسفه سیاسی حکمت خراسان به دانشگاه‌های ایرانی-اسلامی فرصتی بی‌نظیر برای ترکیب دانش، اخلاق، و معنویت ارائه می‌دهد. با تکیه بر میراث تاریخی و دینی و تلاش برای رقابت بین‌المللی، این پارادایم می‌تواند دانشگاه‌هایی متعهد، اخلاق‌محور، و مسئولیت‌پذیر را پرورش دهد.

جدول شماره ی: شش پارادایم فلسفه سیاسی و تأثیر آن بر حکمرانی دانشگاه

حکمرانی دانشگاهی	آموزش و پژوهش و فرهنگ دانشگاهی	نوع حکومت	انسان‌شناسی	سامانه دانایی	متفکران	پارادایم
تربیت‌محور، بین‌رشته‌ای، فضیلت‌محور	آموزش مادام‌العمر، اخلاق‌محور، تربیت طبقاتی	فیلسوف‌شاه، اریستوکراسی، مدینه فاضله	انسان به‌عنوان گوهر و جوهر با تقسیم‌بندی اجتماعی (طلا، نقره، مس)	فلسفه، برهان، قیاس	افلاطون، ارسطو، فارابی، لئو اشتراوس	فلسفه سیاسی کلاسیک

دولتی، ملی، عرفی	توسعه‌گرا، شاخص محور، تربیت شهروند برای دولت	دولت ملی و مدرن (لویاتان)	انسان مکانیکی و شهروند مدرن	علم، تجربه، آزمایش، استقرا	ماکیاول، هابز، هومبولت، کارل اشمیت	فلسفه سیاسی مدرن و ملی
بازارمحور، مستقل از حکومت، اشتغال‌گرا	ارتباط با صنعت، کارآفرینی، بازاریابی	حکومت پاسبان و حداقلی	انسان آزاد، دموکراتیک، اقتصادی	تجربه‌گرایی، فایده‌گرایی، سود اقتصادی	جان لاک، کانت، یاسپرس، فون هایک، جان دیویی	فلسفه سیاسی لیبرال
شبکه‌ای، جهانی، دانش محور	بین‌رشته‌ای، شبکه‌ای، چندرسانه‌ای	حکومت فضای جریان ها، حکمرانی بین‌الملل	شهروند جهانی، انسان عصر اطلاعات	فضای دیجیتال، عصر هوش مصنوعی، تفکر انتقادی جدید	جیمز روزنا، فرانسوا لیوتار، مارک کوکلیرگ، کاستلز، اوغلو	فلسفه سیاسی عصر اطلاعات
اجتماعی، عدالت‌محور، سیاسی	جنبش دانشجویی، تحول علوم انسانی، دانشگاه مسئولیت‌پذیر	حکومت عدالت‌محور، طرفدار محیط زیست و زنان	انسان انقلابی، مسئولیت پذیر، عدالت محور	دانش انتقادی، انقلاب علیه سرمایه‌داری	هابرماس، کریستوا، بوردیو، مارکوزه، والرشتاین	فلسفه سیاسی انتقادی
ملی-اسلامی، مسئولیت پذیر، تمدن ساز	وحی و علم، ملی، تمدن‌گرا	حکومت سنت قدمایی، شریعت‌محور	انسان متعهد به خیر و شر، اخلاق‌محور	حکمت خسروانی، تفکر شیعی و ایرانی	امام رضا (ع)، فردوسی، جوینی، بیهقی، نظام الملک	فلسفه سیاسی حکمت خراسان

نتیجه‌گیری

تحلیل پارادایم‌های فلسفه سیاسی و تأثیر آن‌ها بر حکمرانی دانشگاه نشان می‌دهد که هر پارادایم، با توجه به پیش‌فرض‌های انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی، و سیاسی خود، رویکردهای متفاوتی را برای نقش و ساختار دانشگاه ارائه کرده است. این پارادایم‌ها نه تنها شیوه حکمرانی دانشگاه، بلکه نقش آن در جامعه و ارتباطش با سایر نهادهای حکمرانی را نیز متحول کرده‌اند.

در پارادایم فلسفه سیاسی کلاسیک، دانشگاه فضیلت‌محور و مبتنی بر پرورش انسان کامل تعریف می‌شود. فیلسوف‌شاه یا حکمران عادل در این نگاه، وظیفه تربیت انسان‌های متعهد به اخلاق و فلسفه را دارد که نقش اساسی در ارتقای جامعه به مدینه فاضله ایفا می‌کنند. حکمرانی دانشگاه در این مدل، بیشتر تربیت‌محور و اخلاق‌محور است و ارتباطی عمیق با ساختارهای سنتی و فضیلت‌گرای جامعه دارد.

پارادایم مدرن و ملی با تأکید بر نقش دولت به‌عنوان بازیگر اصلی در حکمرانی دانشگاه، رویکردی کاملاً متفاوت ارائه می‌دهد. در این نگاه، دانشگاه به‌مثابه نهادی برای توسعه دولت ملت و تولید دانش برای پیشرفت ملی در نظر گرفته می‌شود. این پارادایم، حکمرانی دانشگاهی را در راستای ساختارهای بوروکراتیک و دولت‌محور سامان می‌دهد و دانشگاه‌ها بیشتر به مراکز تولید نیروی انسانی برای حکومت تبدیل می‌شوند.

فلسفه سیاسی لیبرال، که بر آزادی فردی، تجربه‌گرایی، و فایده‌گرایی تأکید دارد، دانشگاه را به نهادی کارآفرین و بازارمحور تبدیل می‌کند. حکمرانی دانشگاه در این پارادایم، مبتنی بر استقلال از دولت و اتصال به بازار و صنعت است. دانشگاه‌ها در این نگاه، مأموریت تربیت نیروی کار ماهر و ایجاد فرصت‌های اقتصادی برای توسعه بازار را دارند و استقلال مالی دانشگاه‌ها به عنوان یکی از اصول کلیدی شناخته می‌شود.

در عصر اطلاعات، تحولات فناوری و جهانی‌شدن، منجر به شکل‌گیری پارادایم جدیدی شده که دانشگاه را به نهادی شبکه‌ای و بین‌المللی تبدیل کرده است. در این پارادایم، دانشگاه‌ها به جایگاه تولید دانش جهانی و چندرسانه‌ای دست یافته و از طریق ارتباطات دیجیتال، مرزهای فیزیکی و ملی را درنور دیده‌اند. حکمرانی دانشگاه در این مدل، مبتنی بر رویکردهای شبکه‌ای و بین‌رشته‌ای است که دانشگاه را به نهادی جهانی و انعطاف‌پذیر بدل می‌کند.

پارادایم فلسفه سیاسی انتقادی با نقد ساختارهای قدرت و سرمایه‌داری، دانشگاه را نهادی متعهد به تغییرات اجتماعی و سیاسی معرفی می‌کند. در این نگاه، دانشگاه‌ها باید به نیازهای طبقات پایین، زنان، و محیط زیست پاسخ دهند و جنبش‌های اجتماعی را تقویت کنند. حکمرانی دانشگاهی در این مدل، عدالت‌محور، اجتماعی، و انقلابی است و دانشگاه‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی در تحول جامعه شناخته می‌شوند.

در نهایت، پارادایم حکمت خراسان، که بر مبانی سنت‌های ایرانی-اسلامی استوار است، دانشگاه را نهادی ملی-اسلامی می‌داند که علاوه بر پرورش علم و فضیلت، مسئولیت‌پذیری اجتماعی را نیز ارتقا می‌دهد. این پارادایم، دانشگاه را در خدمت تمدن‌سازی اسلامی-ایرانی و به‌عنوان الگویی برای کشورهای منطقه معرفی می‌کند.

این شش پارادایم، نمایی جامع از چگونگی تأثیرگذاری فلسفه سیاسی بر حکمرانی دانشگاه ارائه می‌دهند. تأمل در این پارادایم‌ها نشان می‌دهد که دانشگاه نه تنها یک نهاد علمی، بلکه یک بازیگر اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی است که با توجه به زمینه‌های فلسفی و تاریخی، رویکردهای گوناگونی در حکمرانی از آن انتظار می‌رود. آینده دانشگاه، به توانایی ما در بهره‌گیری از بهترین عناصر این پارادایم‌ها و انطباق آن‌ها با نیازها و چالش‌های جهانی بستگی دارد.

مقاله با تحلیل دقیق این پارادایم‌ها، زمینه‌ای برای طراحی مدل‌های نوین حکمرانی دانشگاهی فراهم کرده است که می‌تواند پاسخی به مسائل پیچیده دنیای معاصر باشد. از این منظر، فلسفه سیاسی نه تنها یک ابزار نظری بلکه یک راهبرد عملی برای تحول نظام‌های آموزش عالی است.

Resources

- Altbach, P. G., & Knight, J. (2007). The internationalization of higher education: Motivations and realities. *Journal of Studies in International Education*, 11(3-4), 290-305.
- Bourdieu, P., & Passeron, J. C. (1977). *Reproduction in education, society and culture*. Sage.
- Dahl, R. A. (1961). *Who governs? Democracy and power in an American city*. Yale University Press.
- Foucault, M. (1977). *Discipline and punish: The birth of the prison*. Pantheon Books.
- Kerr, C. (1963). *The uses of the university*. Harvard University Press.
- Lyotard, J. F. (1984). *The postmodern condition: A report on knowledge*. University of Minnesota Press.
- Nasr, S. H. (2007). *Islamic science: An illustrated study*. World Wisdom.
- Spivak, G. C. (1988). Can the subaltern speak? In C. Nelson & L. Grossberg (Eds.), *Marxism and the interpretation of culture* (pp. 271-313). University of Illinois Press.
- Al-Farabi. (1985). *The perfect state*. Oxford University Press.
- Aristotle. (1998). *Politics*. Cambridge University Press.
- Plato. (2000). *The republic*. Hackett Publishing Company.
- Strauss, L. (1959). *What is political philosophy?* University of Chicago Press.
- Altbach, P. G. (1998). *Comparative higher education: Knowledge, the university, and development*. Ablex Publishing.
- Humboldt, W. (2000). *On the spirit and the organizational framework of intellectual institutions in Berlin*. In Cowan, L. A. (Ed.), *The German university: Past and future*. Transaction Publishers.
- Hobbes, T. (1994). *Leviathan*. Cambridge University Press.
- Machiavelli, N. (1998). *The prince*. Oxford University Press.
- Rothblatt, S. (1997). *The modern university and its discontents: The fate of Newman's legacies in Britain and America*. Cambridge University Press.
- Schmitt, C. (1996). *The concept of the political*. University of Chicago Press.
- Altbach, P. G. (2015). *Global perspectives on higher education*. Johns Hopkins University Press.
- Clark, B. R. (1998). *Creating entrepreneurial universities: Organizational pathways of transformation*. Pergamon.
- Dewey, J. (1916). *Democracy and education*. Macmillan.

- Etzkowitz, H. (2003). Research groups as 'quasi-firms': The invention of the entrepreneurial university. *Research Policy*, 32(1), 109–121.
- Hayek, F. A. (1945). The use of knowledge in society. *The American Economic Review*, 35(4), 519–530.
- Jaspers, K. (1960). *The idea of the university*. Beacon Press.
- Kant, I. (1991). *What is Enlightenment?* In *Political writings* (pp. 54–60). Cambridge University Press.
- Locke, J. (1996). *An essay concerning human understanding*. Hackett Publishing.
- Castells, M. (2000). *The rise of the network society*. Blackwell.
- Coeckelbergh, M. (2020). *AI ethics*. MIT Press.
- Lyotard, J. F. (1984). *The postmodern condition: A report on knowledge*. University of Minnesota Press.
- Oğul, Y. (2019). *Cyber education and global governance*. Routledge.
- Rosenau, J. N. (1997). *Along the domestic-foreign frontier: Exploring governance in a turbulent world*. Cambridge University Press.
- Bourdieu, P. (1986). The forms of capital. In J. Richardson (Ed.), *Handbook of Theory and Research for the Sociology of Education* (pp. 241-258). Greenwood.
- Habermas, J. (1984). *The theory of communicative action*. Beacon Press.
- Kristeva, J. (1980). *Powers of horror: An essay on abjection*. Columbia University Press.
- Marcuse, H. (1964). *One-dimensional man: Studies in the ideology of advanced industrial society*. Beacon Press.
- Wallerstein, I. (2004). *World-systems analysis: An introduction*. Duke University Press.
- Bayhaqi, A. (2009). *The history of Bayhaqi*. Harvard University Press.
- Corbin, H. (1977). *Spiritual body and celestial earth: From Mazdean Iran to Shī'ite Iran*. Princeton University Press.
- Ferdowsi, A. (2010). *Shahnameh: The Persian book of kings* (D. Davis, Trans.). Viking.
- Ibn Babawayh, M. (1984). *Uyoon Akhbar Al-Ridha*. Islamic Seminary Publications.
- Makdisi, G. (1981). *The rise of colleges: Institutions of learning in Islam and the West*. Edinburgh University Press.
- Nizam al-Mulk. (2002). *The book of government or rules for kings: The Siyasatnama*. Yale University Press.

- Rahman, F. (1982). *Islam and modernity: Transformation of an intellectual tradition*. University of Chicago Press.